

درس چهارصد و یکم: صوت ۴۲۳

نظر مرحوم کمپانی در باب اضطرار در بعض

اطراف علم اجمالی (12)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کیفیت تشکّل حکم در ظرفیت اضطرار

بحث راجع به کیفیت تشکّل حکم در ظرفیت اضطرار بود و عرض شد که دو قول در اینجا هست؛ یک قول اینکه در موقع اضطرار، موضوع از آن حالت ابتدائیّه خود به حالت ثانویه متحوّل می‌شود و از آنجایی که ملاک برای حکم، علت برای تعلق حکم است، اگر تحقق موضوع در حالت عادی دارای ملاک مصلحت یا مفسده باشد در موقع اضطرار این ملاک مصلحت یا مفسده متحوّل می‌شود به مصلحت و مفسده دیگر، بنابراین حکم هم بر طبق همین ملاک تغییر و تحوّل واقعی پیدا می‌کند و یک موضوع از اباحه مبدّل به حرمت یا از حرمت مبدّل به اباحه و یا وجوب می‌شود این قول اول بود.

شقّ ثانی و قول دوم در باب اضطرار این است که اضطرار تعلق **أَيِّ حَكْمٍ** نیست بلکه حکم در تحت همان عنوان اولیه موجود است الاّ اینکه شارع به واسطه ارتکاب یا عدم ارتکاب حکم، عقابی را بر فاعل مترتب نمی‌کند.

نسبت به مطلب اول که نظریه مرحوم کمپانی در مانحن‌فیه بود که حلیت لازمه اضطرار است چنانچه اگر در مانحن‌فیه اضطرار به امر معین تعلق بگیرد قبل از عروض علم اجمالی این موجب حلیت واقعیه برای آن مکلف به خواهد شد و بالنتیجه علم اجمالی هم نسبت به آن طرف دیگر منتفی خواهد شد، راجع به این مسئله صحبت شد و عرض شد که مسئله‌ای که در اینجا نسبت به این نظریه به چشم می‌خورد این است که گرچه ملاک برای هر حکمی علت برای همان حکم است و در این مسئله شکی وجود ندارد الاّ اینکه از آنجایی که احکام تکلیفیه به مقتضای وضعیت عادی و وضعیت متعارف خود صرف نظر از عروض و طرّو امر غیر عادی جعل شده‌اند مانند اشراف بر موت، مانند هتک حرمت، مانند خوف از هلاکت، مانند رفع عرض و آبروی مؤمن و همین‌طور در مراتب پایین‌تر مانند مرض و رفع صحت و عافیت، در این گونه موارد خود آن موضوع **بِعَنْوَانِهِ الْأَوَّلَى لَوْلَا طَرَوْا الْمَانِعَ** این مدّ نظر و مجعول برای حکم شارع است؛ شارع در مقام جعل وقتی که حکم را جعل می‌کند این جعل حکم در حال عادی و بدون عروض موانع و مشکلات جانبی قرار دارد به خلاف سفر و حضر که دو وصف برای مکلف [است] که در اتصاف به هر دو وصف حکم مختلفی دارد مثلاً صلاة قصر و اتمام صلاتی است که برای دو حالت مختلف یا برای چند حالت مختلف جعل شده است. این صلاة برای این وضعیت جعل شده است.

آنچه که شارع برای صلاة مدّ نظر دارد نفس اتیان به اعمال عبادیه است متنها آن اتیان به اعمال عبادیه

صور مختلفی به حسب اختلاف صور مکلف دارد؛ در حال صحت و عافیت یا در حال مرض، در حال حضور یا در حال سفر، در حال سلامت و امن یا در حال خوف، در حال غرق یا در حال غیر غرق، در هر کدام از اینها ما می بینیم که شارع مسئله اضطرار را در اینجا مدنظر قرار نداده است. اختلاف کیفیت مکلف را در ظروف مختلفه منشأ برای اختلاف صور صلاتیه قرار داده است؛ در حال حضور باید صلاة را تماماً و تماماً قرائت و اتیان کند، در حال سفر وقتی که این مکلف به حالت سفر اتصاف پیدا می کند باید صلاة را قصرأ اتیان بکند، در حال صحت و سلامت باید صلاة را قائماً اتیان کند، در حال مرض باید صلاة را مستقیماً اتیان کند، در حال عدم خوف از ماء صلاة با طهارت مائیه، در حال خوف از ماء صلاة با طهارت ترابیه، در حال عادی اربع رکعات به این کیفیت، در حال خوف و مطارده به کیفیت دیگر و همین طور در حال غرق که فقط یک الله اکبر است!

بیان علت تشریع نماز در حال غرق

پس معلوم می شود که شارع در مسئله صلاة اضطرار و عدم اضطرار را مدنظر قرار نداده است بلکه صور مکلف را در حالات مختلف، موضوع برای اختلاف در صلاة قرار داده است. پس حقیقت صلاة در همه این صور واحد است و ثواب مترتب بر اینها در همه همه واحد است یعنی به همان اندازه که شارع بر صلاة اربع رکعات ظهر یک میزانی از ثواب را متعلق کرده است همان چهار تکبیری که در حال غرق است همان ثواب را بر این مترتب کرده است حتی اگر چهار تکبیر هم نمی تواند یک تکبیر کفایت می کند و برود زیر آب و **الفاتحه مع الصلوات!** شارع می گوید که آنجا هم باید نمازت را بخوانی و بعد بروی پایین! دست و پایت را گم نکن، همان موقع هم به یاد من باش و نمازت را آنجا بخوان بعد غرق شو!

این مسئله خیلی عجیب است که چطور خدا مکلف را در هیچ حالی به حال خود نگذاشته است که حالا که ترس از حیات و جان هست، ترس از موت و خوف از موت هست دیگر در آنجا وضعیت تکلیفیه او تغییر پیدا کند، نه! از این معلوم می شود که انسان مال خودش نیست انسان مال دیگری است و در تحت حکومت و ولایت دیگری است! لذا الآن که تو داری فوت می شوی حالا طبق شرایط عادی داری فوت می شوی یا داری غرق می شوی بسیار خوب آنجا هم باید به فکر نمازت باشی! غرق می شوی به جای خود، بالأخره هر کسی باید به نحوی فوت شود، مقصر بودی یا قاصر بودی یا هیچ کدام بالأخره مسئله ای است که پیش آمده [باید نمازت را بخوانی!] من باب مثال در آسمان [داخل هواپیما] هستی و از روی یک کشتی یک موشک به سمت تو می زنند و تو از آن بالا داری پایین می آیی باید نمازت را بخوانی! البته اگر متوجه باشی اگر متوجه نباشی آن مسئله دیگری است.

لَمْ و سَرَّ موجود در تمام احکام

وقتی انسان متوجه است نباید دست و پایش را گم کند بلکه باید اول به فکر نمازش باشد گرچه متیقن

است که موت برای او حتمی است و هلاکت برای او حتمی است ولی در همان هنگام هم متوجه مسئله توحید است و این لمّ و سرّ در احکام است که چطور همه این احکام برای گذشتن از تعلقات و توجه به یک مبدأ واحد نشئت و سرچشمه می گیرد و این یک مسئله خیلی مهمی است. سرّ در تمام احکام را می توانیم به این نکته برگردانیم.

آن وقت به همین مقدار هم شارع ثواب مترتب می کند پس این مسئله اضطرار را ما در اینجا نمی توانیم به عنوان حکم ثانوی مطرح کنیم بلکه صلاة دارای حکم اولیه در صور مختلف است لذا قضا هم ندارد. اگر برحسب اتفاق همین که دارد غرق می شود یک الله اکبر بگوید و بعد به حسب اتفاق یک کشتی در آنجا بود و او را دید و آمد نجاتش داد و نجات پیدا کرد این نماز دیگر قضا ندارد یعنی حتی اگر وقت هم باقی است قضا ندارد چون نماز را صحیحاً و تماماً قرائت کرده است متنها صحت و سلامت و تمامیت در آن شرایط آن طور اقتضا می کند. مثل کسی که مریض باشد و نماز را مستقیماً بخواند و بعد از یک ساعت خوب بشود و ببیند می تواند راه برود و می تواند بنشیند، نباید نماز را دوباره بخواند چون نماز همانی بود که خواند و دیگر اعاده و یا قضا در اینجا لازم نیست.

اما در مورد اضطرار خود اصل آن عبادت یا خود اصل آن فعل یا خود اصل آن حرمت منتفی خواهد شد یعنی به یک شکل دیگر برمی گردد و موضوع تغییر پیدا می کند.

من باب مثال شخص می خواهد برای صلاة جمعه برود یک دفعه مضطر به یک مسئله دیگری می شود مثلاً یک مرضی برای او عارض می شود یا خوف هلاکت برای او پیدا می شود یا طریق غیر امن می شود، این صلاة جمعه که واجب است از او ساقط می شود و باید نماز ظهر بخواند یا اینکه حج بر او واجب است و وقتی که می خواهد حج برود یک مرتبه مشخص می شود که طریق ناامن است خب در این صورت رفع استطاعت می شود و یا فرض کنید خمر یا اکل میته برای او حرام است یک مرتبه آن اکل میته حرمت خودش را ازدست می دهد و اکل و شرب او موجب عقاب و موجب هلاکت نیست.

در این موارد که آن ملاک اولی به یک ملاک ثانوی برمی گردد طبیعتاً حکم هم از همان حکم اولی به حکم ثانوی برمی گردد یعنی وقتی که مکلف در مقام تکلیف با یک اکل میته یا شرب خمر در حال اضطرار یا در حال مرض روبرو می شود و برخورد می کند در اینجا به این امر و به این فعل - بالأخره فعل خالی از حکمی از احکام نیست - چه مسئله ای تعلق می گیرد؟! و آن حیثیت انشائی و ایجابیه برای اقدام بر فعل چه حیثیتی است؟! آیا شارع می گوید که اقدام بر این فعل بکن یا نه شارع در اینجا ساکت است؟! من باب مثال در مسئله اکل میته برای رفع هلاکت، آن باعث و داعی برای اکل میته در اینجا کیست؟! آیا شارع است یا غیر شارع است؟! آیا می توانیم بگوییم که غیر شارع در اینجا آمر به اکل میته است؟! شارع در اینجا بگوید که من ساکت

هستم و در اینجا حکمی ندارم، [می‌گوییم که] حکمی نداری بالأخره من چه کار کنم؟! من الآن در اینجا خوف از عقاب دارم، تو هم که در اینجا حکمی را بیان نمی‌کنی و ساکت نشسته‌ای پس تکلیف من چیست؟! خدا هم که ما را نکرده است بالأخره در هر مسئله‌ای راهی قرار داده است.

اگر بگوییم که شارع در این مانحن‌فیه ساکت است و رفع مسئولیت از خود می‌کند، این خلاف است و معنا ندارد بگوییم که شارع در مانحن‌فیه که مکلف مشرف به هلاکت و در این وضعیت است، حکمی ندارد؛ حکمی ندارد به معنای اینکه تکلیفی ندارد. مانند موضوعاتی که صبی انجام می‌دهد، در اینجا شارع به صبی نمی‌گوید که انجام بده و اقدام کن! شارع حکمی ندارد! یا فرض کنید در مسائل و در افعالی که مجنون انجام می‌دهد، آیا شارع در آنجا حکم دارد و شارع باعث و داعی مجنون است؟! مجنون خدا را هم قبول ندارد چه برسد به اینکه حکم خدا را انجام بدهد! شارع در اینجا اصلاً حکم ندارد لذا مجنون اگر انجام بدهد کأنّ انجام نداده است، صبی اگر انجام بدهد کأنّ انجام نداده است، سفیه اگر یک مسئله‌ای را انجام بدهد کأنّ انجام نداده است، مغمی علیه اگر یک اقدام بر فعلی بکند آن اقدام او کلاً اقدام است و وجود او کالعدم است و تفاوتی ندارد!

آیا نسبت به مکلف مختار که در موقع اضطرار [مسئله] این شده آیا مسئله همین است؟! نه این طور نیست. چرا؟ چون همین که مکلف در مقام، شعور و ادراک دارد در آن وقت در ظرفیت تکلیف قرار دارد. همین که مکلف اختیار بر فعل و عدم را دارد یعنی الآن در وضعیت تکلیف بودن و دیگر معنا ندارد شارع در اینجا رفع تکلیف و رفع مسئولیت کند و بگوید که ما جاعل احکام در مقام عدم اضطرار هستیم و در مقام اضطرار ساکت هستیم! مکلف می‌گوید که من چه کار کنم؟! تو که ساکت هستی من چه دوايي برای درد خودم در اینجا قرار بدهم؟! لذا چاره‌ای نیست از اینکه خود شارع در اینجا بنفسه جعل حکم کند یعنی همان طوری که اگر یک عبدی در یک جایی ایستاده و مشرف بر هلاکت است و مولا در کنار او باشد، مولا به او چه می‌گوید؟ می‌گوید که اتیان بکن یا نکن!؟

در اینجا هم همین است. حکم عقل است و حکم عقل که منافات با حکم شرع ندارد. نظر من این است که شارع در مسئله اضطرار آن طوری که آیات به این مسئله دلالت دارد مثل آیه ﴿وَقُلْ بِهٖ مُطَمِّنٌ ۚ بِاَلِیْمِنِ﴾^۱ که درباره عمار آمد^۲ که پدر و مادرش را شهید کردند و او در آن شکنجه و اینها قرار دادند در اینجا می‌بینیم که خود شارع می‌گوید و **لیس علیهم جناح** یا آیات نسبت به جهاد مثل آیه ﴿وَأَعِیْنُهُمْ نَفِیْضٌ

^۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۶.

ترجمه: «[و هر که از پس ایمان آوردنش منکر خدا شود نه آنکه مجبور شده] و دلش به ایمان قرار دارد.» (محقق)

^۲. الکافی، ج ۲، کتاب الإیمان و الکفر، باب النقیة، ص ۲۲۰، ح ۱۵.

مِنْ أَلَدَمَّ ع^۱ که دلالت بر رفع تکلیف دارد و دلالت بر عدم وجوب جهاد به نسبت به عاجزین از جهاد یا رفع تکلیف از آن افراد در موقعیت اضطرار دارد. یا روایات بسیار که نسبت به موارد اضطرار خود ائمه علیهم السلام حکم به جواز می کنند و این روایات خیلی زیاد هستند. از اینها استفاده می شود که شارع به عنوان یک حکم عادی در صورت دوم از تحقق موضوع در اینجا مسئله اضطرار را جعل کرده است و حتی در بعضی موارد مثل اینکه اگر یک صدقی موجب برای هلاکت است حکم حرمت به آن صدق تعلق می گیرد و باید در آنجا توریه کرد. از این قبیل مسائل زیاد داریم و مسئله به این کیفیت است. چطور ممکن است شارع در اینجا فقط رفع حکم را بکند بدون جعل حکم مماثل؟!

تعریف حکم مباح

تلمیذ: آیا خود رفع حکم یک حکم نیست؟!

استاد: نه، رفع حکم به معنای این است که شارع می گوید که من در اینجا نسبت به مسئله ساکت هستم. اگر انجام بدهی یا ندهی من کاری ندارم.

تلمیذ: همان مباح است!

استاد: نه مباح نیست، مباح آن است که در خود آن وضعیت اولیه اولاً و ثانیاً تساوی الطرفین در مقام جعل به آن تعلق گرفته است. آن را مباح می گویند. شرب ماء در شرایط عادی مباح است و در شرایط ضرر حرمت پیدا می کند و در شرایط عدم شرب که مشرف به موت بشود وجوب پیدا می کند ولی خود شرب ماء که الان در اینجا است و ما هم مشرف بر هلاکت نیستیم، حکم شربش چیست؟! وجوب، مستحب، مکروه یا حرام؟! هیچ کدام، مباح است. اکل لحم در شرایط عادی مباح است و در شرایط اضرار موجب حرمت است و اگر عدمش موجب اضرار است واجب می شود. یا اکل خبز در شرایط عادی مباح است و امثال ذلک تمام اینها

^۱ . سوره توبه (۹) آیه ۹۱ و ۹۲:

﴿لِيَْسَ عَلَى الضَّعَفَاءِ وَلَا عَلَى آلِ مَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى آلِ الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لَتَحْمِلَهُمْ قُلٌّ لَّا أَجِدَ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَىٰ هَ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ أَلَدَمَّ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ﴾. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۳۶:

«بر ضعیفان و مریضان و کسانی که تمکن از انفاق و مخارج عائله خود را ندارند، در صورتی که مودّت و محبّت خود را منحصرأً برای خدا و رسول او قرار دهند؛ با کسی نیست در عدم حرکت و باقی ماندن در مدینه؛ زیرا که برای نیکوکاران هیچ گونه راه مؤاخذه و زحمت و حرجی نیست؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است. و نیز هیچ گونه حرج و مؤاخذه ای نیست برای کسانی که چون به نزد تو می آمدند؛ و از تو مرکب سواری می خواستند که بر آن سوار شوند؛ و تو به ایشان گفتی: من متمکن از دادن مرکب سواری به شما نیستم، تا بر آن سوار شوید! ایشان درحالی که از شدت اندوه و غصّه اشک از چشم هایشان جاری بود؛ به جهت عدم تمکن از مصارف و انفاق برای خروج، پشت کرده و از نزد تو بیرون شدند.»

محللات هستند همان‌طور که آیه شریفه ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾^۱ هم دلالت بر حلیت می‌کند. شما می‌توانید امروز برنج بخورید حلال است می‌توانید آبگوشت بخورید حلال است این تفاوتی ندارد ولی مسئله مسئله رفع تکلیف است. اینکه می‌گویم رفع تکلیف یعنی این عمل مثل عمل صبی است. چطور عمل صبی را شما نمی‌گویید که مباح است؟! بلکه می‌گویید که تکلیف ندارد یا عمل مجنون وقتی که مجنون یک عملی را اتیان بکند شارع عقابش نمی‌کند ثواب هم به او نمی‌دهد. چرا؟ چون اصلاً تکلیف ندارد مثل اینکه یک مجسمه‌ای یا یک رباطی یک عملی را انجام بدهد. الآن رباطی که روی کارهای مشخص تنظیم می‌کنند، بر این عمل رباط که ثواب مترتب نمی‌کنند. این دستگاهی است که طبق برنامه این دستگاه و این رباط این کار را انجام می‌دهد.

تلمیذ: اینکه می‌گویید که صبی تکلیف ندارد از یک حکمی استفاده کردید.

استاد: نه، اصلاً مسئله در باب سلب و ایجاب نمی‌شود مسئله تکلیف و عدم تکلیف باب ملکه و عدم ملکه می‌شود. چرا شما در صبی می‌گویید که فعل این صبی خارج از حدود تکلیف است و خارج از احکام خمس است؟! چرا این حرف را می‌زنید؟! چون صبی قابلیت برای تکلیف را ندارد و تکلیف در ظرف قابلیت است، اگر قابلیت داشته باشد در آنجا حلیت، حرمت، وجوب و کراهت می‌آید اما اگر خود ظرف قابلیت نداشته باشد اصلاً در آنجا فعل او کلاً فعل است. مگر نداریم که «**عمد الصبی سهو**»^۲ یعنی همان‌طور که اگر شخصی سهواً کاری انجام بدهد آیا عمل حلال انجام داده یا اصلاً بر عمل او شارع ساکت است؟!

رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ الْخَطَا وَ النَّسِيَانِ وَ مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطَّيْرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَاسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَةِ^۳

الآن عمل در حال خطاء انجام می‌شود و وقتی این خطاء در اینجا محقق می‌شود یعنی مکلف در مقام

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۳۲.

ترجمه: «بگو: چه کسی زینت خدا را که برای بندگان خود بیرون آورده و روزی‌های پاکیزه را، حرام کرده است؟!» (محقق)

۲. تهذیب الأحکام، ج ۱۰، کتاب الدیات، ۱۸ - باب ضمان النفوس و غیرها قائل، ص ۲۳۳، ح ۵۴: «عن إسحاق بن عمار عن أبي جعفر عن أبيه عليهما السلام أنَّ علياً عليه السلام كان يقول: **عمد الصبيان خطأ تحمله العاقلة**.»

ترجمه: «حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: عمد صبیان خطائی است که عاقله آن را برعهده می‌گیرد.» (محقق)

۳. الخصال، ج ۲، باب التسعة، رفع عن هذه الأمة تسعة أشياء، ص ۴۱۷، ح ۹.

ترجمه: «[حریز بن عبدالله از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود] از امت من نه چیز برداشته شده است: خطا، فراموشی، آنچه به آن مجبور شوند، آنچه نمی‌دانند، آنچه توانایی آن را ندارند و آنچه از روی ناچاری انجام می‌دهند، حسد، فال بد و اندیشیدن در وسوسه در آفرینش تا وقتی که به زبان نیاورند (در این موارد نه‌گانه تکلیفی بر آنان نیست و معذب نخواهند شد.)» (محقق)

تکلیف که مقام شعور است و شرط اولیۀ تکلیف عقل است...؛ عقل یعنی تنبّه نه یعنی شعور اختیاری، کسی که خطئاً یک کاری انجام می‌دهد شعور اختیاری دارد ولی تنبّه ندارد و شارع بر این خطاء هیچ امری را مترتب نمی‌کند. فرض کنید از روی خطاء یک نفر را می‌زند و می‌کشد مثلاً می‌خواهد حیوانی را بزند اتفاقاً انسان را می‌زند و خیال می‌کند که این انسان، حیوان است و بعد معلوم می‌شود که زید بود، انسان بود. آیا این عمل او **صار حلالاً** یا اصلاً هیچ حکمی ندارد؟! آیا این عمل او حرام نیست چون می‌خواهد سبّ را از بین ببرد و نمی‌خواهد انسان را از بین ببرد؟! آیا این عمل او شرعاً حلال می‌شود؟! حلال هم نمی‌شود گفت چون شارع قتل انسان را حلال نکرده است قتل انسان حرام است و عقاب دارد متنها این عمل او کلاً عمل است این وجود او کلاً وجود است. حالا مسائل ضمان و اینها به جای خودش البته به این دیه تعلق نمی‌گیرد به عاقله تعلق می‌گیرد چون خطاء بود ولی در مقام عدم شعور که مقام خطاء است شارع در اینجا عمل او را کلاً عمل در اینجا تصور کرده است.

یا فرض کنید در مورد نسیان شخص فراموش می‌کند و نمازش پنج رکعت می‌شود یا اینکه فراموش می‌کند که این مایع خمر بوده و بعد به عنوان ماء این مایع را شرب می‌کند بعد یک دفعه متنبّه می‌شود که فراموش کرد و نسیان عارض شد و این خمر بود. در این موارد چه حکمی بر او تعلق می‌گیرد؟! وقتی که مکلف ناسی است وقتی که مکلف خاطی است حتی در مورد اکراه و امثال ذلک در همه این موارد شارع حکمی نسبت به این موارد ندارد نه اینکه فعلی را که مکلف ناسیاً انجام می‌دهد حکم به اباحه آن فعل می‌کند چرا؟!

در مقام اختیار و شعور و تنبّه بودن تکلیف

چون تکلیف در مقام اختیار و شعور و تنبّه است وقتی این موضوع از موقعیت تنبّه به موقعیت غیر تنبّه و تذکر متبدّل می‌شود از موقعیت و مسئله تکلیف خارج می‌شود و وقتی خارج شد اصلاً تکلیفی ندارد؛ عملی انجام داده ولی بر این عمل چیزی تعلق نمی‌گیرد، فعلی را انجام داده اما بر این فعل چیزی تعلق نمی‌گیرد. مثل صبی؛ البته آن صبی که شعور و فهم و ادراک دارد مثل ممیز و امثال ذلک صلاة و عبادتش جنبه ترتّب ثواب دارد یعنی موقعیت برای ثواب دارد و به مقدار شعورش به همان مقدار ثواب برایش مترتب می‌شود چون گرچه به مرتبه حُلُم نرسیده و لکن به مقتضای آن تمییزش ثواب می‌برد و این طور نیست که هیچ چیز بر اعمالش مترتب نباشد ولی از نقطه نظر تکلیف منجز و تکلیف مبرّء و از نقطه نظر تکلیف الزامی صبی تا **لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمَ** آن اصلاً تکلیف ندارد و اصلاً فعل او کلاً فعل است، وجود او کالعدم است؛ اگر قتل بکند کلاً قتل است و دیه بر عاقله [ولی صبی] است اگر شرب خمر بکند این مسئله به همین کیفیت است و عقاب ندارد. گرچه ممیز باشد. پس مسئله تکلیف یک مسئله ای است در وضعیت عدم و ملکه؛ در وضعیت عدم و ملکه شارع نگاه به موقعیت تنبّه و موقعیت اختیار می‌کند؛ وقتی که شخص تنبّه ندارد، از مرتبه اضطرار خارج می‌شود.

حالا ما در مسئله اضطرار می بینیم که این مضطر به این قضیه این مسئله تنبه را دارد و باز حکم مکلف با اکراه فرق می کند؛ در اکراه تقریباً جنبه جبر دارد و مسئله خارج از اختیار مکلف است و قضیه از تحت اختیار او خارج می شود ولی در مقام اضطرار مسئله این طور نیست و ما یک اختیاری را احساس می کنیم، گرچه در موقعیت غیر عادی قرار گرفته ولی این را با اختیار خودش انجام می دهد، فعل خودش است و کسی او را مجبور نکرده، کسی او را بر این عمل اکراه نمی کند و خود او این عمل را انجام می دهد پس موقعیت اضطرار با سایر موارد تفاوت می کند.

اشکالی که بر مرحوم کمپانی از این نقطه نظر می شود گرفت - چون مرحوم کمپانی قائل به حلیت است - این است که چطور ما در مقام عدم تنبه مثل نسیان و خطاء قائل به رفع تکلیف هستیم ولی نسبت به اضطرار قائل به رفع تکلیف نیستیم؟! چطور ما در مقام اکراه قائل به رفع تکلیف هستیم چون مکلف در آنجا اختیار ندارد اما در مورد اضطرار قائل به رفع تکلیف هستیم؟! جبر که تفاوتی نمی کند از چه عامل و از چه موجبی تحقق پیدا کرده است! یا جبر از طرف شخص است یا جبر از طرف سماء است یا جبر از طرف ارض است و از این نقطه نظر فرق نمی کند. چه اکراه نسبت به یک عمل باشد توسط شخصی، چه اکراه را مرض ایجاب کرده باشد در هردو حال اکراه است منتها در وهله اول اکراه می کنند که اگر مثلاً اکل میته نکرد اعدامش می کنند، حالا اگر این اکراه به واسطه مکره نباشد بلکه به واسطه غلبه جوع باشد باز هم اکراه است منتها آن اکراه فاعل است و این اکراه غیر فاعل است.

چه فرق بین شعور و عدم شعور در مانحن فیه است؟! در مانحن فیه همان طور که شارع نسبت به مقام نسیان ساکت است و آن عمل را لا عمل می داند، خب در مقام اضطرار نسبت به مرض هم مطلب به همین کیفیت است. در آنجا آیا صرف شعور موجب تکلیف است یا اینکه نه، شعور یکی از علل برای تعلق تکلیف است و علل دیگری هم داریم؟! یکی از علل تکلیف شعور است، یکی وجود شرایط خاص است. گرچه در اینجا شخص، شاعر به این مطلب هست و شاعر نسبت به موضوع خارجی هست اما اضطراری که در اینجا وجود دارد آن اضطرار شعور او را بلا شعور می کند. یعنی شعور او در آنجا یک طرف بیشتر ندارد و آن طرف طرف فعل است یا طرف نفی است. شعور او نسبت به مصلحت و اختیار مطلب، دیگر یک طرفه می شود، فقط شعور او به این است که باید این را انجام داد و دیگر اختیاری نسبت به فعل و عدم فعل ندارد. اگر انجام ندهد می میرد. این دیگر شعور ندارد. این دیگر اختیار در اینجا ندارد که انجام بدهد یا ندهد! اگر انجام ندهد می میرد و اگر انجام بدهد [نمی میرد]، این چه اختیاری در اینجا وجود دارد که این اختیار، اختیار یک طرفه است؟! فقط اختیار برای فعل است و اختیار عدم، هلاکت است درحالی که شارع در مقام تکلیف، تکلیف را بر اختیار به طرفین متعلق کرده است نه اختیار **إلی طرف واحد**، به آنجا دیگر تکلیف تعلق نمی گیرد!

اللهم صل على محمد و آل محمد